

مدرسه در دست والدین



اعظم لاریجانی

گفت: «مشارکت در این برنامه از وجه‌های متفاوتی قابل بررسی است. شاید برخی از والدین بگویند چرا معلم سخت‌گیری کرد. حضور در این برنامه می‌تواند این دیدگاه را عوض کند. من به‌عنوان روان‌شناس می‌گویم که باید با بچه‌ها خوب رفتار کرد. بچه‌های امروز دوست دارند حرفشان شنیده و به آن‌ها توجه شود. همه‌ی این‌ها درست؛ ولی در جای خودش باید محکم هم بود. اگر امروز در مدرسه مقابل برخی نابهنجاری‌ها یا رفتارهای نامناسب نایستند، فردا این بچه در جامعه سیلی می‌خورد. من مادرم و به فرزندم علاقه‌مند هستم. نمی‌خواهم کسی دلش را بشکند؛ ولی اگر امروز نازک‌نارنجی بارش بیاورم، فردا صدمه می‌خورد.»

زنگ تفریح خورده بود و مادرانی که زنگ پیش به‌عنوان معلم در کلاس درس داده بودند، با هیجان و البته خسته دور میز معلمان نشستند تا نفسی تازه کنند. من هم به جمعشان پیوستم تا نظرشان را در مورد اجرای این طرح جويا شوم. «زینب محمدزاده» مادر «مانی نیک‌پی» با اینکه دکترای زیست‌شناسی دارد، امروز نقش معلم ادبیات فارسی را بازی می‌کرد. او اجرای این طرح را مثبت دانست و گفت: «از یک طرف ما خودمان را به جای معلمی که گاهی ممکن است از او انتقاد کنیم، قرار می‌دهیم و آن وقت است که می‌فهمیم انتظاری که از یک معلم داریم، گاهی شاید زیاده‌خواهی باشد. از طرف دیگر این برنامه‌ها برای بچه‌ها جذاب است. پسر من امروز با شوق زیادی برای مدرسه آماده می‌شد.»

«سرور حاجی‌سعید» مادر «محمدحسن شبستری» ضمن تأیید این سخنان گفت: «بچه‌های امروز متفاوت هستند. همیشه فکر می‌کردم به‌دلیل اینکه فرزندان ما صاحب‌نظر هستند و به حقوق خودشان آگاهی دارند، باید به آن‌ها میدان داده شود. امروز فهمیدم که بله، این‌ها امتیاز

پیوستند. آن روز هر یک از والدین با جدیت در نقش خود فرو رفته بود. یکی معاون مدرسه بود و آن دیگری مدیر. یکی مشاور بود و بقیه معلم. جنب‌وجوش شایان توجهی در مدرسه به چشم می‌خورد و همه از این روز متفاوت لذت می‌بردند.

در اولین لحظات حضور در مدرسه، وارد اتاقی شدم که «فاطمه بهزادی‌نیا» مادر «امیراحسان داوودی» و «نوشین سرآهنگ» مادر «حسین شاهرخ»، در سمت معاون انضباطی پایه‌ی پنجم، ایفای نقش می‌کردند. نظر آن‌ها را درباره‌ی این طرح جويا شدم. «بهزادی‌نیا» ضمن ابراز خشنودی از آشنایی با فضای کاری مدرسه، بازخورد فرزندش را نیز مثبت قلمداد کرد. «نوشین سرآهنگ» هم که دکترای روان‌شناسی دارد، از حضور در این مدرسه انرژی زیادی گرفته بود و

آیا والدین می‌دانند معلمان با چه چالش‌هایی مواجه هستند؟ آیا رفتار دانش‌آموزان در مقابل دیدگان والدینشان با زمانی که آن‌ها نیستند، فرق دارد؟ آیا آگاهی به اینکه معلمی مهارت است، ضرورت دارد؟ آیا والدین از تمام تلاش‌هایی که در مدرسه برای فرزندانشان انجام می‌شود، آگاه‌اند؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و برای ساختن روزی متفاوت، مدرسه‌ی کلام مهر در منطقه‌ی ۷ آموزش و پرورش تهران، در روز ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۴ از والدین دعوت کرد که برای یک روز، اداره‌ی مدرسه را به عهده بگیرند. ابتدا قرار بود مدرسه در دست مادران باشد؛ اما با درخواست تعدادی از دانش‌آموزان، چند نفر از پدران و یک برادر هم به این جمع



است؛ ولی باید تعادلی هم برقرار شود. باید به آن‌ها تفهیم شود که دلیل اصلی آمدنشان به مدرسه یادگیری است نه اینکه فقط نظرش را بگوید. البته معلم هم باید هماهنگ با بچه‌های امروزی باشد. دانش‌آموزان امروزی بچه‌های عصر اطلاعات، هوش مصنوعی و رایانه هستند.»

«آرزو یزدانی»، مادر «متین سیدآقامدنی» نیز به صحبت پیوست و گفت: «در گذشته تفریح ما فقط مدرسه رفتن بود و مدرسه هم به معنای درس خواندن؛ اما امروز بچه‌ها تفریحات متنوعی دارند. رشد فناوری بچه‌های امروز را متفاوت کرده است. بنابراین کنار آمدن با خواسته‌های این بچه‌ها و راضی کردنشان کار سختی است. اینجاست که می‌فهمیم فراهم کردن یک محیط آموزشی مناسب و به‌روز با امکانات کافی چقدر مشکل است.»

«انسبه تیمی» مادر «امین کیان‌قلی‌زاده» آن روز به این نتیجه رسیده بود که یک وقت‌هایی سخت‌گیری هم لازم است. او معتقد بود معلم‌های امروز نسبت به گذشته مهربان‌تر و آگاه‌تر هستند و به همین دلیل بچه‌ها با آن‌ها احساس راحتی دارند.»

از اتاق معلم‌ان بیرون آمدم و «علیرضا غفاری» برادر محمدرضا غفاری را تا کلاسی همراهی کردم که قرار بود او معلمش باشد. علیرضا در آن کلاس موضوع مایه‌کوبی (واکسیناسیون) را برای بچه‌ها توضیح می‌داد. این موضوع برای همه جذاب بود،

آن قدر که هم توجه می‌کردند و هم مشارکت؛ اما یکی از دانش‌آموزان با متلک‌هایش، جو کلاس را به هم می‌ریخت. از نگاه علیرضا به آن دانش‌آموز می‌شد حدس زد که در حال درک حال معلمی است که در چنین فضاهایی واقع می‌شود. از او پرسیدم: «این برنامه چه تأثیری می‌تواند در نگاه والدین به مسئولیت کارکنان مدرسه داشته باشد؟» او در پاسخ توضیح داد: «در واقع این برنامه نگاه والدین را واقع‌گرایانه‌تر می‌کند. به این ترتیب که آن‌ها متوجه می‌شوند سروکله‌زدن با بچه‌هایی با توانایی‌های متفاوت و از خانواده‌های گوناگون چگونه است.» از او پرسیدم: «به نظر شما یک معلم خوب چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟» وی صبوری و باسوادی را مهم‌ترین ویژگی دانست و گفت: «باید روش تدریس هم جذاب باشد. آن قدر که همه‌ی دانش‌آموزان جذب شوند. معلم‌ها باید بازی و مسابقه و امتیاز جمع کردن را با درس همراه کنند تا بچه‌ها در یک رقابت سالم، بدون اینکه خودشان بفهمند، پیشرفت کنند.»

پس از آن به اتاق دیگری که معلم‌ان واقعی نشسته بودند و روز متفاوتی را تجربه می‌کردند، وارد شدم و به گفت‌وگو نشستیم. از آن‌ها نیز پرسیدم: «فکر می‌کنید

نتیجه‌ی اجرای این طرح در مدرسه چیست؟» «هونا آل‌سید» دبیر زبان و ادبیات پایه‌ی پنجم و ششم است. او که هفده سال سابقه‌ی کار دارد، در پاسخ به این پرسش توضیح داد: «این نمونه طرح‌ها باعث می‌شود اولیا کمی با چالش‌های مدرسه آشنا شوند. امروز من سر کلاسی که مادری آن را اداره می‌کرد، رفتم. چند دقیقه‌ی اول جذاب بود؛ ولی بعد هم مادر و هم بچه‌ها کلافه شده بودند. آن مادر همان‌جا به اینکه معلمی و اداره‌ی کلاس مهارت است، اذعان کرد. شاید وقتی از دور نگاه کنید، کلاس‌داری سهل به نظر برسد؛ ولی وقتی وارد میدان شوید، تازه می‌فهمید که چه هنری دارد معلمی که هم‌زمان هم بچه‌ها را ساکت نگه می‌دارد، هم مشتاق و هم به آن‌ها می‌آموزد آنچه را باید یاد بگیرند.»

«مهناز آجودانی» با ۳۷ سال سابقه‌ی کار هم به گفت‌وگو پیوست و گفت: «همه فکر می‌کنند آموزش ابتدایی کار راحتی است. چهار کلمه است که همه می‌دانند و می‌توانند به بچه‌ها یاد بدهند؛ اما باید بدانند دوره‌ی ابتدایی آغاز یک راه است. مهارت‌ها هم باید در این دوره شکل بگیرد. من معلم فقط با بیست‌وشش دانش‌آموز سروکار ندارم. علاوه بر آن‌ها ۲۶ پدر، ۲۶ مادر و ۲۶ هویت متفاوت سروکار دارم. این است که چنین برنامه‌هایی باعث می‌شوند والدین در موقعیت ما واقع شوند و انتظارانشان را متناسب با این موقعیت در نظر بگیرند و درک کنند که کلاس فقط مختص فرزند آن‌ها نیست، بلکه کلاس مجموعه‌ای است که فرزند آن‌ها هم عضوی از آن است.»

«بهمن بوربور» که ۱۵ سال سابقه‌ی کار دارد، معتقد است که هرچه مشارکت اولیا در آموزش‌وپرورش بیشتر باشد، می‌توان در تربیت موفق‌تر بود. وی گفت: «همیشه فاصله‌ای بین اولیا، دانش‌آموزان و معلم‌ان وجود داشته است. این‌گونه برنامه‌ها این فاصله را از بین می‌برد و باعث ایجاد همبستگی می‌شود.» از او پرسیدم: «آیا شما با این نظر که معلم‌ان دیگر احترام سابق را ندارند، موافق هستید؟» او مخالف بود و گفت: «به نظر من، احترام همچنان پابرجاست؛ فقط شکلش عوض شده است. در گذشته فاصله‌ی بین معلم و دانش‌آموز زیاد بود، ولی امروزه این فاصله برداشته شده است. امروز ممکن است من همراه دو دانش‌آموزم در مسیر خانه همراه شوم و درباره‌ی مسائلی غیر از درس گفت‌وگو کنم. این چیزی از احترام من کم نمی‌کند.»

بعد از آن پای صحبت «امیر سلیم‌زاده»،



«امیر حسین افشار» فروشنده‌ی لوازم یدکی

خودرو، در سمت مدیر مدرسه، ایفای نقش می‌کرد. از او پرسیدم: «مدیر مدرسه بودن چه حسی دارد؟» او که بیشتر محو فضای مدرسه شده بود و روزهای تحصیلی خودش برایش تداعی می‌شد، گفت: «امروز برای من روزی به یاد ماندنی است. این کار خیلی مسئولیت دارد. از دور به مدیر مدرسه و رابطه‌اش با بچه‌ها نگاه می‌کردم. اینکه او با چه آرامشی با دانش‌آموزان صحبت می‌کند و چطور نیاز این لحظه‌ی دانش‌آموز را درک می‌کند، واقعا مهارت می‌خواهد.» او آن روز به این نتیجه رسید که کمی سختی هم لازم است تا بچه‌ها برای زندگی ساخته شوند. او گفت: «بچه‌ها باید یاد بگیرند و بی‌بهره نباشند که هر جایی قوانین خودش را دارد. همان‌طوری که خانه، محیط سربازی و کارمقرراتی دارد که باید به آن پایبند بود، مدرسه هم همان‌طور است و اگر دانش‌آموزی از رعایت این قوانین تخلفی کرد، باید جریمه شود.»

در آخر کار از «بردیا رشیدی» دانش‌آموز کلاس ششم پرسیدم: «این برنامه چه تأثیری روی والدین می‌گذارد؟» او به متفاوت بودن این روز اشاره کرد و گفت: «حس عجیبی است که یک روز پدرها و مادرها بیایند و در همان فضایی باشند که ما هستیم. شاید آن‌ها بهتر درک کنند که برای کمک در درس‌ها، چطور باید رفتار کنند تا فرزندشان با آن‌ها همراه شود و به آن‌ها گوش بدهد.» از او پرسیدم: «اگر تو معلم بودی، با بچه‌هایی که کنترل‌ناپذیرند، چه می‌کردی؟» بردیا گفت: «این‌طور نبود که فقط درس بدهم. بعضی وقت‌ها مثل یک دوست کنارشان می‌نشستم. باید بفهمم چرا شلوغ کاری می‌کنند. شاید من خوب درس نمی‌دهم.» آن روز با حسی متفاوت از مدرسه بیرون آمدم. از مدرسه‌ای که مدیریت و کارکنان آن، دست در دست اولیاء، خود را متعهد می‌دانند تا از دستیابی دانش‌آموز به تمام ظرفیت خود اطمینان حاصل کنند.



نگاه و حسی را عقب‌ماندن برخی از معلمان با جریان پیشرفت دانست و گفت: «گاهی اوقات معلم چون نتوانسته همپای بچه‌های امروزی پیشرفت کند، چنین حسی را دارد. اگر معلم همپای بچه‌ها حرکت و پیشرفت کند، بچه‌ها به او احترام خواهند گذاشت. به همین دلیل آموزش و پرورش موظف است آموزش‌های ضمن خدمت را مثل گذشته جدی بگیرد. حتی جدی‌تر از گذشته. اگر در گذشته می‌گفتند هر بیست سال، علم دو برابر می‌شود، امروز بعضی از اندیشمندان می‌گویند هر شش ماه، علم دو برابر می‌شود. من معلم هم باید همراه با این پیشرفت پیش بروم تا دانش‌آموز مرا باور کند. معلمی که در بیست سال قبل گیر کرده است، هیچ‌وقت بین بچه‌های امروزی صاحب احترام نیست.»

مدیر مدرسه‌ی «کلام مهر»، نشستیم. او سال ۱۳۸۹ بازنشسته شده است و چهل سال سابقه‌ی کار دارد. از وی پرسیدم: «دلیل اجرای این برنامه در مدرسه چیست؟» او خانواده‌ها را مکمل کار آموزش و پرورش دانست و گفت: «ما به دنبال این بودیم که والدین بیایند و مدرسه و بچه‌ها را از دید ما ببینند. به این ترتیب آن‌ها می‌توانند هم سختی کار معلمی و هم شیرینی آن را متوجه شوند. شاید این تجربه بتواند به نوع برخورد با فرزندشان در خانه هم کمک کند.»

از او پرسیدم: «شما با این نظر که معلمان جایگاه و احترام گذشته را ندارند، موافقید؟» مدیر مدرسه‌ی «کلام مهر» علت ایجاد چنین